

شرح سه داستان از مخزن الاسرار نظامی

حکایت سلیمان با پیر برزگر

- ۱- روزی - از آنجا که فراغی رسید - باد سلیمان بچراغی رسید
- ۲- مملکتش رخت بصحرا نهاد - تخت براین تخته مینا نهاد
- ۳- دید بنوعی که دلش پاره گشت - برزگری پیر در آن ساده دشت
- ۴- دانه فشان گشته بهر گوشه - رسته ز هر دانه او خوشه
- ۵- خانه زمشتی غله پرداخته - در غله دان عدم انداخته
- ۶- پرده آن دانه که دهقان گشاد - منطق مرغان ز سلیمان گشاد
- ۷- گفت جوانمرد شوای پیرمرد - کاین قدرت بود ببايست خورد
- ۸- دام نه دانه فشانی مکن - باچومنی مرغزبانی مکن
- ۹- بیلنداری گل صحرا مکار - آب نیابی جود دهقان مکار

سلیمان: سلیمان ابن داود پادشاه یهود (جلوس ۹۲۳ و فات ۹۳۵ قبل از میلاد) وی جانشین و پسر داود بود و در اسلام از انبیای بنی اسرائیل محسوب می شود.

از آنجا که فراغی رسید : جمله معترضه است و جمله معترضه جمله ایست خارج از اصل موضوع ، که برای تبیین و توضیح ، دعا، یا نفرین و غیره در وسط جمله اصلی درآید . جمله اصلی در بیت مذکور : " روزی باد سلیمان بچراغی رسید " می باشد ، معمولا " جمله معترضه را بین دو خط کوچک (- -) می نویسند .

باد و چراغ : دو چیزی که باهم سازش ندارند ، وزش باد سبب لرزش شعله چراغ و وسیله خاموش کردن آن است .

باد : در این بیت استعاره از گفتار اعتراض آمیز سلیمان است و چراغ استعاره از پیر برزگر است .

۱ - معنی و حاصل بیت : چون سلیمان فراغتی یافت روزی سخن او پیر مرد برزگری را ناراحت کرد و در کلمه " باد " و " تخت " ایهام است برای آنکه سلیمان تختی داشت و باد بفرمان او بود و تختش در هوا حرکت می کرد .

مملکتش : " ش " ضمیر متصل در حالت مضاف الیه و مرجع ضمیر " سلیمان " است . مملکت : کشور ، اینجا مجازا " بمعنی عده ای از افراد مملکت آمده است ، و در حال حاضر آوردن این گونه مجاز معمول و متداول است مثلا " می گویند : " در بازیهای آسیائی ایران برنده شد " البته می دانیم که ایران برنده نشده است بلکه عده ای از افراد کشور ، عبارت دیگر ورزشکاران ایران برنده شده اند .

رخت بصحرا نهادن : باروبنه را بصحرا بردن
تخته : صفحه مینا : شیشه کبود رنگ تخته : مینا : آسمان

۲ - معنی و حاصل بیت : خادمان سلیمان باروبنه بصحرا بردند و تختش را بر آسمان نهادند . بنوعی : طوری ، بنحوی ، بقسمی پاره گشتن : شکافته گشتن ، اینجا بمعنی ناراحت شدن . دلش : دل + ش . " ش " ضمیر متصل در حالت مضاف الیه ، مرجع ضمیر " سلیمان " . ساده : بی گیاه ساده دشت = دشت ساده = دشت بی گیاه .

۳ - معنی و حاصل بیت : سلیمان پیر برزگری را در آن دشت بی گیاه دید ، بنحوی که از دیدن او دلش ناراحت شد .

دانه فشان : دانه افشاننده ، دانه پاشنده

رسته : روییده

خوشه : چند دانه میوه بهم پیوسته که از ساقه گیاه یا شاخه درخت آویزان باشد . در مورد گندم و جواز هنگام پیداشدن تا تشکیل دانه خوشه می نامند و

گفتگوی سلیمان با پیربرزرگ هنگامی بود که خوشه گندم تازه تشکیل شده و احتیاج به آب داشت تا بعد از چند نوبت باران، بدانه تبدیل شود.

۴- معنی و حاصل بیت: بهر گوشه‌ای دانه افشاند بود و از هر دانه خوشه‌ای روییده بود.

خانه پرداختن: خانه خالی کردن

مشتی: مشت + ی، مقداری اندک غله: مخفف غلّه: گندم و جو، حبوبات.

غله‌دان: غله‌دان عدم: نیستی، ناپودی غله‌دان عدم: کنایه از زمین بی‌آب.

انداختن: افکندن

۵- معنی و حاصل بیت: سلیمان دریافت که آن پیرمرد خانه خود را از اندک غله‌ای که

داشت خالی کرده و آنرا در زمین بی‌آب افکنده است.

پرده: پوشش گشادن: افکندن

منطق: سخن گفتن منطق مرغان: اشاره است به "منطق الطیر" که در

قرآن کریم درباره سلیمان آمده: و ورث سلیمان داود و قال یا ایها الناس علمنا

منطق الطیر و اوتینا من کل شیء ان هذا لهو الفضل المبین. قرآن ۱۶/۲۷

باید دانست که کلمه "طیر" هم بمعنی مفرد و هم بمعنی جمع آمده است.

گشاد در مصراع دوم: روان کرد، جاری ساخت.

منطق مرغان ز سلیمان گشاد: منطق مرغان را از سلیمان روان کرد یعنی سلیمان

را بسخن آورد.

فاعل "به سخن آورد" محصول مصراع اول است، یعنی پوشیده بودن کار دانه افشانی.

۶- معنی و حاصل بیت: برزگر پیر در زمین بی‌آب دانه افکنده بود و علت آن برای سلیمان

پنهان و پوشیده بود و می‌خواست دلیل اقدام پیر برزگر بچنین

کار را بداند و همین امر باعث شد که سلیمان بسخن آید.

جوانمرد: باهمت، درباره صفات جوانمرد در کتب عرفانی سخن بسیار گفته‌اند،

و وحشت نکردن یعنی ترس و بدگمانی نداشتن را یکی از این صفات

شمرده‌اند. در کشف الاسرار میبیدی آمده: "نه غدر رخصت ایشان را

فریبد، نه سلطان وحشت برایشان تازد. رک: "فرهنگ اصطلاحات عرفانی"

قدرت: قدر + ت، قدر: مقدار. "ت" ضمیر متصل در حالت مفعولی (= ترا)

خورد: مصدر مرخم = خوردن

۷- معنی و حاصل بیت: سلیمان گفت: ای پیرمرد جوانمرد باش و سزاوار بود که از آینده

ترس و وحشت نمی‌داشتی و این مقدار که داشتی می‌خوردی و در

این زمین بی‌آب دانه نمی‌کاشتی.

دام: آلتی که جانوران را بفریب گرفتار سازد، بند، تله. در دامهایی که برای گرفتن پرندگان کار می‌گذارند دانه هم می‌پاشند، تا بطمع دانه بسوی دام آید.

با چو منی: (با - چون - من + ی): با کسی مانند من

مرغ‌زبانی کردن: صدای مرغان را تقلید کردن، آوازی نظیر آواز مرغان در آوردن.

نوعی دیگر از صید پرندگان اینست که صیاد خود و یا بوسیلهٔ

آلاتی صدایی نظیر آواز مرغان ایجاد می‌کند و بدینوسیله آن را

بطرف دام می‌کشاند. در شکار کرک (= بلدرچین، وشم) اغلب

از این روش استفاده می‌کنند. مرغ‌زبانی کردن مجازاً بمعنی

فریب دادن است و ترجمه ترکی این ترکیب هنوز هم در لهجهٔ

ترکی آذری متداول است (قوش دلی اوخوماق).

دانه‌فشانی: در این بیت استعاره از سخن گفتن و دلیل آوردن است.

۸- معنی و حاصل بیت: سلیمان می‌گوید: در نظر من تو دام نیستی و نمی‌توانی مرا با

این کار فریب دهی و بی‌جهت دانه‌فشانی مکن زیرا وقتی که

دام نباشد افشاندن دانه بی‌فایده است، صیدی بدست نمی‌آورد.

با چون من که زبان مرغان را می‌داند و صدای حقیقی پرندگان را

از صدای ساختگی تشخیص می‌دهد مرغ‌زبانی مکن.

توضیح: معنی ایهامی نیز در این بیت وجود دارد: در این زمین بی‌آب دانه‌فشانی

مکن زیرا شمری نخواهد داد و برکار نامعقول خود بی‌فایده دلیل تراشی

مکن زیرا من فریب نمی‌خورم.

بیل: آلتی آهنین که بتوسط آن زمین را شیار نمایند و خاک و گل را زیرورو و جابجا کنند.

خاریدن: پوست بدن را با ناخن یا چیز دیگر چندبار مس کردن برای تسکین حس

مخصوصی که از گزیدن حشرات یا بعلت بعضی بثورات حاصل شود و یا

بر اثر چرکین بودن پوست بدن این حس حاصل می‌شود. مراد شاعر از

"خاریدن گل صحرا" عبارت است از خراشیدن سطح خاک. در کشاورزی

شیار دادن زمین اهمیت فراوان دارد. هر قدر شیار عمقی باشد خاک را

بهتر زیرورو می‌کند و چون بهتر زیرورو شد از نور خورشید انرژی و قوت

می‌گیرد، و زمین را با بیل می‌توان بهتر شیار کرد.

دهقان: مالک زمین، صاحب زمین.

معنی و حاصل بیت: سلیمان به پیر به طریق پند می‌گوید: بیل‌نداری که زمین را شیار بزنی

بنا بر این گل صحرا را برای پاشیدن تخم خراش مده، آب در این

صحرا نمی‌یابی تا مزرعه را آبیاری کنی بیجا جو صاحب زمین را بر زمین میفشان .
باید در نظر داشت سلیمان این سفارش را برای آینده می‌کند .

- ۱۰

ما که بسیراب زمین کاشتیم ز آنچه بکشتیم چه برداشتیم ؟

- ۱۱

تا تو درین مزرعه^۶ دانه سوز تشنه و بی‌آب چه آری بروز

- ۱۲

پیربدوگفت :- مرنج از جواب - فارغم از پرورش خاک و آب

- ۱۳

با تر و با خشک مرا نیست کار دانه من پرورش از کردگار

- ۱۴

آب من اینک عرق پشت من بیل من اینک سرانگشت من

- ۱۵

نیست غم ملک و ولایت مرا تا زیم این دانه کفایت مرا

- ۱۶

آنکه بشارت بخوادم می‌دهد دانه یکی هفتصدم می‌دهد

- ۱۷

دانه بانبازی شیطان مکار تا ز یکی هفتصد آید ببار

سیراب : آبدار بسیراب زمین : بزمین سیراب = بزمین آبدار

برداشتن : درو کردن ، جمع‌آوری کردن محصول

تا : حرف ربط و انتظار نتیجه و عاقبت را نشان می‌دهد .

دانه سوز : دانه سوزنده ، مزرعه^۶ دانه سوز : مزرعه‌ای که دانه‌های سوزاند و تباہ می‌کند .

تشنه : محتاج به آب بروز آوردن : پیدا کردن

آری : آوری = بیاوری

۱۰ - و ۱۱ - معنی و محصول بیت : سلیمان می‌گوید : ما در زمین آبدار بذر کاشتیم و از کشته

چه محصول بدست آوردیم که تومی خواهی از این زمین

دانه سوزنده که تشنه و محتاج بآب است محصول پیدا

کنی ؟ بعبارت دیگر : ما در زمین آبی ، دانه کاشتیم

و محصول بمقدار مطلوب بدست نیاوردیم ، تو که در زمین

دیم دانه کاشته‌ای چیزی بدست نخواهی آورد .

فارغ: بی‌نیاز، مستغنی.

مرنج: آزرده‌خاطر مشو، ناراحت مشو. بدو: به او

۱۲- معنی و محصول بیت: پیر به سلیمان گفت: - از پاسخ من ناراحت مشو - من از پرورش خاک و آب بی‌نیاز هستم.

تر: آبدار.

خشک: بی‌آب.

پرورش: اسم مصدر از پروردن: بزرگ کردن، بار آوردن.

زمن: از من.

۱۳- معنی و حاصل بیت: من با پرآبی و بی‌آبی سروکاری ندارم، کار من دانه‌افشاندن است و بزرگ و بارآور کردن کار خداست.

اینک: این است.

۱۴- معنی و حاصل بیت: این عرق پشت من، آب من است، این سرانگشت من، بیل من است.

توضیح: سلیمان به پیر گفت: بیل‌نداری گل‌صحرا مآخار، آب‌نیایی جوده‌هان مکار

و بزرگ‌پیر جواب می‌دهد که هم آب دارم و هم بیل، منظور از عرق پشت

اینست که: زحمت می‌کشم و عرق می‌ریزم، و منظور از سرانگشت اینست که:

با سرانگستانم زمین را شیار می‌زنم.

غم: غصه، اندوه

ملک: پادشاهی، ولایت: تسلط داشتن، حکومت کردن.

مرا: من را = برای من

تا: حرف ربط و علت و سبب را می‌رساند. زیم: زندگی کنم (از مصدر زیستن)

کفایت: بسندگی، کافی بودن.

۱۵- معنی و حاصل بیت: غصه حکومت کردن و پادشاهی برای من نیست، برای اینکه زندگی کنم این دانه برای من کافی است.

آنکه: آنکسی که، خدایی که.

بشارت دادن: مژده دادن، خبرخوش دادن

بخودم: بخود + م، "م" ضمیر متصل در حالت مفعولی (مرا بخودش بشارت می‌دهد)

دانه یکی هفتصدم: "م" مضاف‌الیه "دانه" است (یک دانه ام را هفتصدمی دهد).

اشاره به آیه ۲۶۴ سوره ۲ از قرآن کریم است: مثل الذین

ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبه انبثت سه

فی کل سنبله مائة حبة واللہ یضاعف لمن یشاء واللہ واسع علیم .
 (مثل کسانی که انفاق می کنند مالهایشان را در راه خدا چون مثل دانه‌ای
 است که بروی آن هفت خوشه که در هر خوشه صد دانه باشد و خدای
 می افزاید از برای آنکه می خواهد و خدا فراخ رحمت و داناست) .

۱۶ - معنی و حاصل بیت: خدایی که مرا به اراده خودش در قرآن مژده داده است،
 یک دانه ام را هفتصد دانه می دهد .

انبازی: شرکت، همدستی، همکاری .

ب: که بر سر کلمه انبازی آمده حرف اضافه و سببیت را می رساند .

تا: حرف ربط و نتیجه را بیان می کند .

۱۷ - معنی و حاصل بیت: بامید همکاری شیطان دانه میفشان، بلکه بامید یزدان زراعت کن،
 تا از هر دانه هفتصد دانه بار آید . بعبارت دیگر در کارها توکل
 بخدا کن و مسبب را در نظر داشته باش نه سبب را .

۱۸ -

دانه شایسته بایست نخست تا گره خوشه گشاید درست

۱۹ -

هر نظری را که بر افروختند جامه باندازه تن دوختند

۲۰ -

رخت مسیحا نکشد هر خری محرم دولت نبود هر سری

۲۱ -

کرگدنی گردن پیلی خورد مور زپای ملخی نگذرد

۲۲ -

بحر بصد رود شد آرام گیر جوی به یک سیل برآرد نفیر

شایسته: لایق، سزاوار، خوب

گره: محل اتصال برگ و جوانه محوری در روی ساقه نبات

گره خوشه: اضافه تشبیهی است .

گشادن: باز کردن = اینجا در معنی لازم (باز شدن) بکار رفته است .

۱۸ - معنی و حاصل بیت: نخست دانه خوب لازم است تا خوشه گره مانند، درست باز شود .

نظر: توجه و دقت در امور و حقایق موجودات است، و نیز توجه الهی است

برسالك راه حق و توجه بنده است بحق، انصاری گوید: نظر دو است:

نظر انسانی و نظر رحمانی ، نظر انسانی آنست که تو بخودنگری و نظر
رحمانی آنست که حق بتو نگردد و تا نظر انسانی از تو رخت بر ندارد نظر
رحمانی بدلت نزول نکند .

نظر روشن ؛ نظری است که خودبینی را ترک کرده و خدایین شده است .

جامه ؛ پوشاک ، اینجا استعاره از "نمود" است

تن ؛ بدن ، جسم و اینجا استعاره از "بود" است .

۱۹ - معنی و حاصل بیت ؛ خدا نظر هرکسی را که روشن کرده است بآن کس باندازه معرفتش
بیش داده است . عبارت دیگر باندازه بود نمود بخشیده است ،
تناسب رعایت شده است و در بیت های بعد از متناسب بودن
معرفت و بیش سخن گفته است .

رخت ؛ باروبنه ، کالا ، متاع .

مسیحا = مسیح = المسيح ؛ لقب حضرت عیسی ، و لقب دیگر عیسی "روح الله" است .

محرم ؛ مقرب ، واقف کار ، رازدار .

دولت ؛ نیکبختی ، اتفاق حسن ، و آن عنایت ازلی باشد (اصطلاحات عرفانی
به نقل از اسرار التوحید ص ۳۱۴) .

هر سری ؛ هرکسی (باعتبار جزء و کل) .

در این بیت ، نظامی از کلمه مسیحا "روح" را و از کلمه "خر" بدن " را

اراده کرده است . (سعدی نیز دارد ؛ لغات فریبگی
همی میردت عیسی از لاغری تو در بند آنی که خر پروری) .

۲۰ - معنی و حاصل بیت ؛ هرکالبد باندازه توانی که دارد روحی را می کشد ، هرخر ،

رخت حضرت عیسی را نمی تواند بکشد . و هرکسی محرم دولت

نمی تواند باشد .

پیل ؛ فیل توضیح ؛ کرگدن گیاه خوار است و گردن فیل را نمی خورد ، منظور

شاعر این است که ؛ کرگدن به گیاه بیشتر نیازمند است .

نگذرد ؛ صرف نظر نمی کند .

۲۱ - معنی و حاصل بیت ؛ کرگدن به خوراک بیشتر نیازمند است و مور از پای ملخ که غذای

بسیار اندک است صرف نظر نمی کند .

آرام گیر ؛ آرام گیرنده ، ساکت

نفسر ؛ فریاد

۲۲ - معنی و حاصل بیت: صد رودخانه بدریا وارد می شود و سکوت دریا بهم نمی خورد
در حالیکه سیلی وارد جوی گردد جوی بفریاد می آید.

- ۲۳

هست درین دایره^۶ اجورد مرتبه^۶ مرد بمقدار مرد

- ۲۴

دولتی باید صاحب درنگ کز قدری ناز نیایدبتنگ

- ۲۵

هر نفسی حوصله^۶ ناز نیست هر شکمی حامله^۶ راز نیست

- ۲۶

ناز نگویم که زخامی بود نازکشی کار نظامی بود

دایره^۶ اجورد: آسمان، فلک.

مرتبه: مقام، منزلت.

مقدار: اندازه (مادی و معنوی)، ارزش.

۲۳ - معنی و حاصل بیت: در این جهان مقام انسان باندازه^۶ ارزش معنوی اوست.

دولتی: خوشبخت، سعادتمند. دولتی: دولتی + ی

صاحب درنگ: صاحب آهستگی = حلیم، بردبار.

قدری: مقداری - مقدار اندکی

ناز: استغنا^۶ معشوق نسبت بعاشق و امتناع وی. مقابل نیاز.

بتنگ آمدن: ملول گشتن.

۲۴ - معنی و حاصل بیت: (بعضی از صفات عارف را بیان می کند). باید سعادتمندی

حلیم باشد که از قدری ناز (که از معشوق می بیند) ملول نشود.

نفس: صاحب نفس، انسان (باعبار جزء و کل).

حوصله داشتن: تحمل داشتن، بردباری داشتن.

حامله: حمل کننده، باردار.

۲۵ - معنی و حاصل بیت: هرکسی تحمل ناز ندارد (عده^۶ خاصی ناز را تحمل می کنند)،

مفهوم این مصراع گفته^۶ مولوی را تداعی می کند:

هرکه جز ماهی ز آبش سیرشد هرکه بی روزی است روزش دیرشد

وهر شکمی حامله^۶ راز نیست (بعضی از شکم ها حامله^۶ راز است).

۲۶ - معنی و حاصل بیت: نمی گویم که نظامی نازکننده است زیرا این از صفات معشوق است و چنین ادعایی درخور خا مان است. بلکه می گویم که کشیدن ناز کار نظامی است زیرا، تحمل ناز از صفت نیازمندان و عاشقان راستین است و نظامی عاشق حق است.

حکایت بقال و روباه

۲۷ -

میوه فروشی که یمن جاش بود روبه کی خازن کالاش بود

۲۸ -

چشم ادب بر سر راه داشتی کلبه بقال نگهداشتی

۲۹ -

کیسه بری، چند شگرفی نمود هیچ شگرفیش نمی کرد سود

۳۰ -

دیده بهم زد، چو شتابش گرفت خفت و بخفتن رگ خوابش گرفت

یمن: کشور کوچکی است در جنوب غربی شبه جزیره عربستان و در حال حاضر دو قسمت شده: یمن شمالی، یمن جنوبی.

جاش: جایش = جای او.

روبه کی: روبه + ک، روبه کوچک.

خازن: نگهبان. کالاش: کالایش = کالای او کالا: متاع، مال التجاره

۲۷ - معنی و حاصل بیت: میوه فروشی در یمن بود و روبه کی نگهبان کالای دکان او بود. چشم ادب: اضافه اقترا نی، مراد چشمی است که موعده بانه می نگرد.

چشم بر سر راه داشتن: راه را پاییدن، مواظبت کردن.

کلبه: دکان.

۲۸ - معنی و حاصل بیت: موعده بانه راه رفت و آمد را می پایید و دکان بقال را نگاهداری می کرد.

توضیح: موعده بانه پاییدن یادآور اینست: با اینکه روباه میوه را دوست دارد اما

این روباه تربیت یافته و چشمش بسوی میوه ها نبود.

کیسه بر: کیسه برنده، دزد.

شگرفی: شعبده بازی، تردستی. شگرفیش: "ش" در حالت مضاف الیه است

و مرجع آن "کیسه بر" است.

۲۹ - معنی و حاصل بیت: دزدی برای فریب دادن روباه چند چشمه تردستی کرد اما هیچیک از تردستی هایش سودی نداد.

دیده بهم زد: پلک چشمانش را بهم زد

چو: چون

شتاب: تردستی، چابکی. "ش" در "شتابش" ضمیر و حالت مضاف الیهی دارد و مرجع آن "کیسه بر" است.

گرفت: تاء شیر کرد.

خفت: خوابید (در حقیقت خود را بخفتن زد)

رگ خواب کسی را گرفتن: برای خوابانیدن کسی چاره‌ای پیدا کردن

مجازاً: به نقاط ضعف او پی بردن

۳۰ - معنی و حاصل بیت: دزد حيلهء دیگر کرد، چشمهایش را بهم زد، و این حيله موثر افتاد و روباه به تقلید چشمهایش را بهم زد، سپس دزد خود را بخفتن زد و با خفته نشان دادن خود روباه را بسوی خواب کشانید.

- ۳۱

خفتن آن گرگ چو روبه بدید خواب در او آمد و سردرکشید

- ۳۲

کیسه بر آن خواب غنیمت شمرد آمد و از کلبه غنیمت ببرد

- ۳۳

هر که در این راه کند خواب گناه یا سرش از دست رود یا کلاه

- ۳۴

خیز نظامی نه گه خفتن است وقت به ترک همگی گفتن است

گرگ: انسان گرگ صفت، دزد را اراده کرده است.

درکشیدن: پایین انداختن. چو: چون، وقتی که.

۳۱ - معنی و حاصل بیت: وقتی که روباه خوابیدن دزد را دید، خواب او را گرفت و سرش را پایین انداخت.

غنیمت شمردن: سود بردن از چیزی، غنیمت دانستن.

غنیمت: چیزی که بی رنج و تعب بدست آید، مفت، مال مفت.

۳۲ - معنی و حاصل بیت: دزد از خوابیدن روباه استفاده کرد و بی رنج و تعب از دکان کالای میوه فروش را ببرد.

خوابگاه: جای خواب، بستر

سرش: ش ضمیر در حالت مضاف الیهی، مرجع آن هرکه است.

۳۳- معنی و حاصل بیت: هرکس که در این راه خوابگاه کند یا سرش را از دست می‌دهد و یا کلاهش را. بعبارت دیگر هرکس که در غفلت زندگی کند زیان خواهد دید.

خیز: برخیز، گه: گاه = وقت

۳۴- معنی و حاصل بیت: نظامی از خواب غفلت برخیز، حالا هنگام خفتن نیست، وقت آنست که جمله را ترک کنی و اسیر خواهشهای نفسانی نگردی.

داستان دو حکیم

- ۳۵

با دو حکیم از سرهمخانگی شد سخنی چند زیگانگی
با: حرف اضافه، تقابل را می‌رساند. حکیم: اینجا بمعنی پزشک
از سر: بجهت

همخانگی: همخانه بودن، در یک خانه زندگی کردن، شریک بودن در خانه‌ای.
شد: رفت. سخنی: گفتگویی. زی: از بیگانگی: یکی نبودن

۳۵- معنی و حاصل بیت: بین دو پزشک بجهت هم شغلی در مورد اینکه یکی نیستند و علم یکی بیشتر از دیگری است گفتگویی شد.

- ۳۶

لاف منی بود و تو یوی بر نتافت ملک یکی بود و دویی بر نتافت
لاف: ادعا منی: من بودن، انانیت (چون زجام بیخودی رطلی کشی
کم زنی از خویشتن لاف منی)
حافظ

تویی: تو بودن، دیگری را بحساب آوردن.

بر تافتن: تحمل کردن. ملک: کشور دویی: دو بودن (دو امیر بودن).

۳۶- معنی و حاصل بیت: هر یک ادعای کرد که طبیب فقط منم و نمی‌گفت تو هم هستی بعبارت دیگر طبیب بودن دیگری را قبول نداشت و تحمل نمی‌کرد. بی سبب هم نبود زیرا دو امیر در یک کشور هم دیگر را تحمل نمی‌کنند. و ایهام دارد به اینکه: در عرفان بیس

عاشق و معشوق دوگانگی مادی هست ولی دوگانگی معنوی نیست ، مولوی چنین آورده :
 آن یکی آمد در یاری بزد گفت : من ، گفتش برو هنگام نیست
 بر چنین خوانی مقام خام نیست خام را جز آتش هجر و فراق
 کی پزد کی وارها نند از نفاق ؟ رفت آن مسکین و سالی در سفر
 در فراق دوست سوزید از شرر پخته شد آن سوخته پس باز گشت
 باز گرد خانه ، انباز گشت حلقه زد بر در بصد ترس و ادب
 تا بنجهد بی ادب لفظی ز لب بانگ زد یارش که بر در کیست آن
 گفت بر در هم تویی ای دلستان گفت اکنون چون منی ای من در آ
 نیست گنجایی دومن را در سرا نیست سوزن را سر رشته دوتا
 چونک یکتایی درین سوزن در آ

" مثنوی " چاپ نیکلسون ، دفتر اول ، ص ۱۸۸

- ۳۷

حق دو نشاید که یکی نشنوند سر دو نباید که یکی بدرونند
 شایستن : سزاوار بودن .
 سر : سردار ، امیر ، فرمانده .
 نباید : لازم نیست . درویدن : بریدن علف از زمین ، اینجا بمعنی بریدن آمده .

۳۷ - معنی و حاصل بیت : ادعای یکی از طرفین دعوی حق است و ادعای دیگری ناحق
 و مسموع نمی افتد ، و سردار قوم نیز باید یکی باشد و اگر دوتا
 باشد یک سر را باید جدا کرد .

- ۳۸

بزم دو جمشید ، مقامی که دید ؟ جای دو شمشیر نیامی که دید ؟
 بزم : مجلس شراب و طرب و مهمانی و ضیافت .
 جمشید : یکی از پادشاهان سلسله پیشدادی .
 مقام : محل ، مکان مقامی : مقام + ی وحدت ، یک مقام .
 نیام : غلاف . نیامی : یک غلاف .

۳۸ - معنی و حاصل بیت : در یک مکان ، مجلس ضیافت دو جمشید را کسی ندیده است .
 و در یک غلاف ، جای دو شمشیر را کسی ندیده است .

- ۳۹

در طمع آن بود دو فرزانه را کز دو ، یکی خاص کند خانه را

فرزانه: حکیم . طمع: حرص، آزمند گردیدن کز: که از
خاص کردن: مخصوص کردن، ویژه کردن.

۳۹- معنی و حاصل بیت: آن دو حکیم چنین طمع داشتند که یکی از آن دو نفر خانه را مخصوص
بخود کند. عبارت دیگر طب را خاص خود کند و ادعای طبیب
دیگر را رد کند.

- ۴۰

چون عصبیت کمر کین گرفت خانه زپرداختن آیین گرفت
عصبیت: تعصب = جانبداری کین: جنگ.
پرداختن: زدودن، خالی کردن. آیین: زیب، زینت

۴۰- معنی و حاصل بیت: چون تعصب بر آنان کمر جنگ بر بست، خانه بر اثر زدودن زینت
یافت. عبارت دیگر تعصب آنان را جنگ واداشت و نتیجه این
جنگ پیروزی یکی و شکست دیگری بود که وجودش از خانه زدوده
می شد و در نتیجه خانه به یکی اختصاص می یافت و بسامان می رسید.

- ۴۱

هر دو به شبگیر نوائی زدند خانه فروشانه صلائی زدند
شبگیر: سحرگاه.

نوا: آواز مرغ، ناله. نوازدن: اینجا بمعنی: بانگ زدن و سخن گفتن
خانه فروشانه: بشکل خانه فروش، بطریق فروشنده^۶ خانه
صلازدن: دعوت کردن.

۴۱- معنی و حاصل بیت: سحرگاه بگفتگو پرداختند و مانند فروشنده^۶ خانه از همدیگر
دعوت کردند (در خرید و فروش خانه تحت شرایطی، یکی از
طرفین معامله خانه را تحویل می دهد و دیگری تحویل می گیرد).
عبارت دیگر: بعد از گفتگو و مجادله، تمایل خود را برای ترک
خانه (بطور مشروط) اعلام کردند.

- ۴۲

کز سرنا ساختگی بگذرند ساخته^۶ خویش دوشربت خورند

کز: که از ناساختگی: ناسازگاری، مخالفت

سر: مجازاً بمعنی فکر و اندیشه (به اعتبار حال و محل).

ساخته: درست شده. ساخته^۶ خویش: (اضافه^۶ اختصاصی)، درست کرده^۶ خویش

۴۲ - معنی و حاصل بیت: موافقت کردند که: فکر ناسازگاری کنار گذارند و هر کدام (با استفاده از دانش خود) شربت زهر آلود درست کند، و بدیگری بدهد تا آن را بخورد، و پس از خوردن با استفاده از علم خود به معالجه^۶ خویش پردازد و با این کار از دو مدعی یکی از میان برود.

- ۴۳

تاکه؟ درین پایه قویدل تراست شربت زهر که هلاهل تراست؟
که: کدام کس. پایه: درجه، مرتبه، مقام. قویدل تر: دلیرتر، شجاع تر.
هلاهل: گیاهی است سمی و خطرناک هلاهل تر: کشنده تر، خطرناک تر.
۴۳ - معنی و حاصل بیت: تا معلوم شود که کدامیک از دو طبیب قویدل تر است و شربت کدامشان کشنده تر است.

توضیح: با آوردن کلمه پایه و قویدل تر نظامی می خواهد این نکته را بیان کند که: دانش پزشکی خیلی گسترده است و فصلی از آن ساختن زهرها و معالجات مسمومین است و این دونفر همدیگر را در این پایه یعنی زهرها و پادزهرها امتحان کردند. و بدیهی است که طبیب هر اندازه دانش بیشتر و تجربیات عدیده داشته باشد بهمان اندازه در کارهای خود قویدل خواهد بود، عبارت دیگر به کار و مداوای خود اطمینان خواهد داشت. با این توضیح دقت نظامی در انتخاب کلمات و ظرفیت معنوی واژه‌ها بخوبی معلوم می گردد.

- ۴۴

ملک دو حکمت بیکی فن دهند جان دو صورت بیکی تن دهند
ملک: سلطه، تسلط. فن: هنر، حکمت. تن: ذات، شخص
۴۴ - معنی و حاصل بیت: سلطه^۶ دو حکمت را بیکی از آن دو حکمت خاص کنند، و جانی را که دو صورت، مدعی داشتن آن هستند به یک تن بدهند، عبارت دیگر از دو ادعا، بحق بودن یکی را تجربه کنند.

- ۴۵

خضم نخستین قدری زهر ساخت کز عفتی سنگ سیه را گداخت
خضم: طرف دعوی، مدعی. قدری: مقداری.
عفتی: بدبو، گندیده. عفتی: عفن + ی، گندیدگی، بدبویی، گندیده بودن.
سنگ سیه: سنگ سیاه، بازالت، یکی از سنگهای آذرین که دارای سختی نسبتاً زیاد و سیاه رنگ است.
توضیح: اثر اسیدها بر سنگهای آتشفشانی بسیار کم است.

گداختن: آب کردن .

۴۵ - معنی و حاصل بیت: مدعی اول مقداری زهر ساخت چنان زهری که بر اثر بوی و گازهای آن، سنگ سیاه آتشفشانی آب می شد .

- ۴۶

داد بدو کین می جان پرور است زهر مدانش که به از شکر است
کین: که این . می: شراب جان پرور: جان پرورنده ، روح پرور .
مدانش: مدان + ش (ضمیر متصل در حالت مفعولی) : مدان آن را
به: بهتر

۴۶ - معنی و حاصل بیت: مدعی اول زهری را که ساخته بود به مدعی دوم داد و گفت این را زهر مدان ، زیرا می جان پرورنده است و بهتر از شکر است .
توضیح: ظاهراً "چنین استنباط می شود که مدعی اول دروغ گفته است اما باید دانست که مقصود نظامی نشان دادن نیروی اعتقاد و تلقین است . و گرنه این دروغی نبود که طرف را بفریبید زیرا با هم قرار گذاشته بودند که هر دو زهر بسازند .

- ۴۷

شربت او را ستد آن شیرمرد زهر بیاد شکر آسان بخورد
ستد: اخذ کرد ، گرفت . شیرمرد: مرد دلیر ، شجاع ، بی باک .
۴۷ - معنی و حاصل بیت: یکی از دو مدعی که دلیر و شجاع بود شربت را گرفت ، این زهر را بیاد شکر آسان خورد ، بعبارت دیگر چون دهنده شربت این را بهتر از شکر معرفی کرد ، خورنده شربت بنام شکر این زهر را آسان نوشید .

توضیح: دقت انتخاب کلمات و ترکیبات در همه آثار نظامی بچشم می آید . در این بیت ترکیب "شیرمرد" آورده و قبلاً "نیز صفت برنده مسابقه را" "قویدل" گفته است ، که "شیرمرد" و "قویدل" بیک معنی است و بعلاوه براعت استهلالی هم در مفهوم عبارت نشانده است ، زیرا در این بیت تقریباً "برنده" مسابقه شناخته می شود .

- ۴۸

نوش گیاه پخت و بدو درنشست رهگذر زهر بتریاک بست
نوش گیاه: نوش گیاه ، تریاق و پادزهری که از گیاهان بدست آورند .

بدو: به او (مرجع ضمیر "نوش گیاه پخته شده" است) در نشست: بنشست.
 رهگذر: راه گذر، اینجا بمعنی، پیش آمد، و راه نفوذ آمده است.
 تریاک: پادزهر.

۴۸- معنی و حاصل بیت: نوش گیاه پخت و در آب آن نشست و راه نفوذ زهر را بوسیله پادزهر بست و بی اثر کرد.

توضیح: در معالجه بعضی از زهرها گیاهانی در آب می جوشانیدند و بیمار را در آن آب می نشاندند، در دانشنامه حکیم میسری در علاج زهره پلنگ آمده است:
 پلنگ، از زهره او زهر باشد کزان خورد او زجان بی بهر باشد
 قی افتد سبزو چشمش زرد گردد و طعمش تلخ و دل پردرد گردد
 علاجش طین جهر و حب غارست و مر و تخم بیفن هم بکارست
 ازین گو بانگبین اندر همی خور گرش قی افکند گوخورش دیگر
 بیاید پخت آب اندر ریاحین زمانی گو آب اندرش بنشین
 - ۴۹

سوخت چوپروانه و پر بازیافت شمع صفت باز بمجلس شتافت
 چو: چون، مانند بازیافتن: دوباره بدست آوردن
 صفت: سان، گونه. شمع صفت: شمع گونه، مانند شمع.

۴۹- معنی و حاصل بیت: مانند پروانه سوخت و از حرکت افتاد و سپس نیروی حرکت خود را بازیافت و همچنانکه مجلس جایگاه شمع است اونیز بعجله بسوی مجلس منازعه و مجادله حرکت کرد.

۵۰- از چمن باغ یکی گل بچیند خواند فسونی و بر آن گل دمید
 یکی گل: گلی. فسون: افسون. کلماتی که جادوگر بر زبان می راند.
 دمیدن: فوت کردن در چیزی.

۵۰- معنی و حاصل بیت: گلی از چمن باغ بچید، و مانند افسونگران کلماتی بر زبان راند و به آن گل فوت کرد.

توضیح: باغ در مسیر او بوده است و افسون خواندن و برگل دمیدن را در پیش چشم طبیب مخالف انجام داده است.

۵۱- داد بدشمن زپی قهر او آن گل پرکار تر از زهر او

ازبهی: (پی دائم‌الاضافه). از برای قهر: غلبه کردن
پرکار: فعال، اینجا بمعنی اثرکننده و موثر.

۵۱- معنی و حاصل بیت: برای غلبه کردن آن گل را که اثرکننده تر از زهری بوده که مدعی
برای او ساخته بود به حریف داد.

- ۵۲

دشمن از آن گل که فسون خوان بداد ترس بر او چیره شد و جان بداد
فسون خوان: افسون خواننده، افسونگر چیره: غالب جان بداد: مرد
۵۲- معنی و حاصل بیت: دشمن از گلی که حریف به آن افسون خوانده و به او داده بود
ترسید و جان داد.

- ۵۳

آن بعلاج از تن خود زهر برد وین زیکی گل بتوهم بمرد
آن: اشاره به طبیب مجرب. علاج: درمان.
وین: و این، اشاره به طبیب دوم.
توهم: ترس، ترسیدن.

۵۳- معنی و حاصل بیت: طبیب مجرب زهر را بوسیله درمان از تن خود بیرون برد و
این یکی بر اثر ترس از یک گل جان داد.

- ۵۴

هرگل رنگین که بباغ زمیست قطره از خون دل آدمیست
گل رنگین: گل سرخ، لاله. گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
زمی: زمین زمیست: زمین است آدمی: انسان، (آدم + ی نسبت)
۵۴- معنی و حاصل بیت: هر لاله ای را که در باغ زمین می بینید، قطره ای از خون دل انسان
است که از خاک سرزده است (انسان ها مرده اند و خاک شده اند و
از آن لاله روپیده است، تا سبزه خاک ما تماشاگه کیست؟).

- ۵۵

باغ زمانه که بهارش توئی خانه غم دان، که نگارش توئی
باغ زمانه: اضافه تشبیهی بهارش: "ش" ضمیر در حالت مضاف الیهی
توئی: توهستی. دان: امر از دانستن، بدان
خانه غم: غمخانه، کنایه از دنیا. نگار: نقش، نقاشی.

۵۵- معنی و حاصل بیت: باغ زمانه که تو بهار آن هستی، خانه غم است و تو نقش و نگار
این غمخانه می باشی. بعبارت دیگر، تو مایه خرمی جهان هستی
و جهان مایه افسردگی تو است.

- ۵۶

سنگ در این خاک مطبق نشان خاک بر این آب معلق فشان
خاک مطبق: کنایه از زمین است و بعقیده قدما زمین هفت طبقه است.
مطبق: طبقه طبقه شده.

معلق: آویزان آب معلق: کنایه از آسمان. افشاندن: ریختن، پاشیدن.
سنگ در - نشاندن: سنگسار کردن، طرد کردن
خاک بر - فشاندن: خاک پاشیدن، کنایه از بی ارزش و بی اعتبار شمردن.

۵۶ - معنی و حاصل بیت: زمین را طرد کن و آسمان را بی اعتبار بدان. بعبارت دیگر:
بر زمین و آسمان اعتماد مکن.

- ۵۷

بگذر از این آب و خیالات او بر پر از این خاک و خرابات او
آب: کنایه از آسمان. خیالات: خیالها

خیال: صورت وهمی، هر صورتی که از ماده مجرد باشد مانند شیء در آینه.
گذشتن: رها کردن، ترک کردن. خرابات: خرابه‌ها، ویرانه‌ها.

۵۷ - معنی و حاصل بیت: آسمان و خیالات آن را ترک کن، از زمین و ویرانه‌های آن خود
رابیرون آر. بعبارت دیگر پای بند زمین مباش و آسمان و صورت‌های
واهی را که از آن تصور می‌کنی ترک کن.

- ۵۸

بر مه و خورشید می‌آور و قوف و آفت ایشان بنگر در کسوف
وقوف: ایستادن. وقوف آوردن: ایستادگی کردن، مجازاً "اعتماد کردن".

آفت: آسیب، تباهی کسوف: گرفتگی آفتاب و ماه.

۵۸ - معنی و حاصل بیت: بر ماه و خورشید نیز اعتماد مکن، زیرا کسوف بر آن دو آسیب می‌رساند.

- ۵۹

کین مه‌زین که در این خرگه‌ست غول ره عین خلیل‌الله‌ست
کین: که این. خرگه: خرگاه، خیمه بزرگ - کنایه از آسمان

غول: دیو. عین: چشم.

خلیل‌الله: لقب حضرت ابراهیم، پیغمبری از بنی سام، جدا علای بنی اسرائیل و
عرب مستعربه و انبیای یهود. در روایات اسلامی او را پسر آزر بت تراش
دانسته‌اند و به "ابن تارخ" یا "تارح" یا "ترح" معروف است.

وی در حدود دوهزار سال پیش از میلاد در قریهء " اور " از توابع کلده در مشرق بابل بدنیا آمد . ابراهیم طایفهء خویش را بخدای یگانه دعوت کرد و نمود فرمان داد آتشی بزرگ فروخته اورا در آتش افکندند ولی بفرمان خدا آتش پراوسرد شد و وی سالم بماند . لوط برادرزادهء اوست . ابراهیم دو پسر داشت ، اسحاق از ساره پدربنی اسرائیل ، و اسماعیل از هاجر جدا علای عرب عدنانسی .

ماه خیمه ، ماهچهء خیمه : هلال مانندی است از زر و غیر آن که بر سر عمود خیمه نصب می کردند .

۵۹- معنی و حاصل بیت : این ماه زرین که بر بالای این خیمه بزرگ نصب شده ، دیو و رهن بینائی حضرت ابراهیم شد ، یعنی روءیت ماه ابراهیم را به اشتباه انداخت ، اشاره است به آیهء شریفه : " فلما را القمر بازغا " قال هذا ربی فلما افل قال لئن لم یهدنی ربی لا کونن من القوم الضالین " سورهء ۶ آیه ۷۷ . معنی آیه : پس چون دید ما را که برآمد گفت این است پروردگار من پس چون غایب شد گفت هر آینه اگر پروردگارم مرا راه ننماید از گروه ستمکاران خواهم بود .

- ۶۰

روز ترا صبح جگر سوز کرد چرخت از آنروز بدین روز کرد
جگر سوز : جگر سوخته ، سیاه چرخت : چرخ + ت ، ضمیر در حالت مفعولی است .
روز : روزگار صبح جگر سوز : صبح جگر سوخته ، صبح سیاه ، کنایه از شب
۶۰- معنی و حاصل بیت : گردش سیارات روز ترا مبدل بشب کرده و از آن روزگار بدین روز گرفتار کرد . عبارت دیگر از عالم ارواح (از آنروز) بعالم ماده و جسم (بدین روز) کشاند .

- ۶۱

گر دل خورشید فروز آوری روزی ازین روز — روز آوری
خورشید فروز : خورشید فروزنده (صفت برای دل)
آوری : حاصل کنی ، بدست آوری روزی : یک روز
از این روز : از این روز سیاه (باتوجه به بیت گذشته : روز جگر سوخته = شب) .
بروز آوردن : شب را به پایان بردن ، و بروز رسانیدن شب .

۶۱- معنی و حاصل بیت : اگر دل آنچنان روشنی که خورشید از آن کسب نور کند حاصل بکنی روزی این روز سیاه شب مانند را سحر خواهی کرد و بهروز

حقیقی خواهی رسید . مصراع اول این بیت یادآور مصراعی است که سعدی گفته " وز فروغ تو بخورشید رسد صد پرتو " .

- ۶۲

اشک فشان تا بگلاب امید بستری این لوح سیاه و سفید
افشاندن : ریختن . گلاب : کنایه از اشک
گلاب امید : اشکی که از روی امید جاری گردد ، اشک ریختن و به نتیجه آن امیدوار بودن .
ستردن : پاک کردن ، زدودن .

لوح سیاه و سفید : لوح دورنگ . کنایه از دنیا باعتبار روز و شب .
- ۶۲ - معنی و حاصل بیت : اشک بریز تا با این اشک که با امیدواری ریخته‌ای آلودگی‌های دنیا را از دل خود پاک کنی .

- ۶۳

تا چو عمل سنج سلامت شوی چرب ترازوی قیامت شوی
چو : چون ، مانند
عمل سنج : عمل سنجنده ، کسی که نیک و بد اعمال خود را می‌سنجد و ارزیابی می‌کند . عمل سنج صفت است که بجای موصوف آمده است .
سلامت : سالم ، درست .

چرب ترازو : چربنده ترازو ، کسی که اعمال نیک او بیش از اعمال بدش باشد .
- ۶۳ - معنی و حاصل بیت : تا مانند عمل سنجنده در ستکار گردی و در روز قیامت نیکی‌هایت افزونتر از بدیهایت گردد .

- ۶۴

دین که قوی دارد بازوت را راست کند عدل ترازوت را
بازوت : بازویت ، " ت " در حالت مضاف‌الیهی است .
عدل : حد اعتدال راست کردن : درست انجام دادن .
ترازوت : ترازویت ، " ت " در حالت مضاف‌الیهی است .

- ۶۴ - معنی و حاصل بیت : دین که ببازوی تو در انجام کارها قوت می‌بخشد ، و هنگامی که اعمال خود را می‌سنجی درستی سنجش را سبب می‌شود .
بعبارت دیگر وقتی که اعمالت را می‌سنجی معیاری برای این ارزیابی لازم است و دین بهترین معیارهاست .

- ۶۵

هیچ هنر پیشه آزاد مگرد در غم دنیی غم دنیی نخورد

هنرپیشه: پرهیزگار، متقی، باتقوی.

آزادمرد: جوانمرد. غم: فکر، اندیشه.

دنیی: دنیا (معال دنیا). دنیی: دنیوی، دنیاوی (صفت نسبی).

۶۵- معنی و حاصل بیت: جوانمرد پرهیزگار در اندیشهء دنیا غم دنیاوی (مادیات) را نمی‌خورد.

۶۶-

چونکه بدنیاست تمنا ترا دین بنظامی ده و دنیا ترا

تمنا: آرزو، درخواست، خواهش.

۶۶- معنی و حاصل بیت: چون تو دنیا را می‌خواهی پس دین را بنظامی واگذار کن و

دنیا از آن تو باشد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی